

است که چون پیغمبر اسلام «معاذ» را به فرمانروایی «یمن» برگزید، از وی پرسید که در مسائلی که با آنها روبرو می‌شود چه خواهد کرد، معاذ در جواب گفت که از روی «کتاب خدا» داوری خواهم کرد. دیگر باره پیغمبر از او پرسید که «اگر در کتاب خدا چیزی نیافتی چه خواهی کرد؟» او در جواب گفت: «آنگاه بر سنت و روش رسول خدا عمل خواهم کرد». پیغمبر بار دیگر پرسید که «اگر در سنت چیزی نیافتی چه خواهی کرد؟» معاذ در پاسخ گفت: «آنگاه اجتهاد می‌کنم تا در آن باره رأی بدهم». پژوهندگان تاریخ اسلام به خوبی آگاهند که با گسترش سیاسی اسلام، پیدایش اندیشه فقهی و حقوقی منظم و تدوین در اسلام، یکی از ضروریات شد. و فقهای قدیم ما، خواه عرب و خواه غیر عرب پیوسته کوشیده‌اند تا سرمایه عظیمی از اندیشه‌های فقهی فراهم آورند که بالاخره در مذاهب فقهی معروف ما، جلوه‌گر شده است. در این مذاهب فقهی، سه درجه از اجتهاد شناخته شده است. ۱. حجیت و اعتبار کامل در تشریح و قانونگزاری، که عملاً منحصر به بانیان مذاهب است. ۲. حجیت نسبی، که در داخل مرزهای مذهب خاص اجمال می‌شود. ۳. حجیت خاص، مربوط است به تعیین حکمی که در مورد حالت خاصی قابل انطباق است، که بانی مذهب تکلیفی در آن بازه تعیین نکرده است.^۱ اقبال لاهوری می‌نویسد: «بلیون و آزادیخواهان ترکیه برای آنکه مذهب، سد راه پیشرفت و ترقی آنها نگردد گفتند: «... تنها راهی که در برابر ما باز است این است که قشر سختی که اسلام را پوشانیده و روح تحرک آن را نسبت به زندگی جدید متوقف ساخته است، از روی آن برداریم و از نو حقایق اصلی آزادی و برابری و مسئولیت مشترک را اکتشاف کنیم»^۲ به این ترتیب ترکها کوشیدند در سایه «آزادی اجتهاد» قوانین شریعت را نوسازی کنند.

سهس علامه اقبال لاهوری به نکته ظریفی اشاره می‌کند که توجه به آن برای نسل جوان و انقلابی عالم اسلام ضروری است: «آیا مؤسسان مذاهب فقهی خود ادعا کرده بودند که استدلال و تفسیر آنها جنبه خاتمیت دارد؟ هرگز! بنابراین ادعای نسل جدید مسلمانان پیرو آزادیگری، به اینکه می‌خواهند اصول حقوق اساسی اسلام را در پرتو تجربه خود، و اوضاع جدید زندگی، از نو تفسیر کنند، به عقیده من ادعای کاملاً برخقی است. تعلیم قرآن به اینکه زندگی محصول آفرینش تدریجی است بالضرورة مستلزم آن است که افراد هر نسل، به راهنمایی عقل، و نه در زیر قید و بند کارهای گذشتگان، مُجاز

۱. محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، ص ۱۶۹ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۱۷۸.

باشند، که مسائل و دشواریهای مخصوص به عصر خود را حل کنند.^۱

خدمت علم کلام به اسلام

«به نظر حناالفاخوری پژوهنده مصری در جریان نهضت اسلامی، برای دفاع از عقیده و ایمان، علم کلام رشد و تکامل یافت. می توان متکلمان را کسانی دانست که برای فهم نص و دفاع از عقیده، از نیروی عقل مدد می گیرند. از این حیث متکلمان با خنیلان، که تنها به عقیده سلف تمسک می جویند و متصوفه - که معرفت خود را بر مشاهده درونی و ریاضت بنا می نهند - و فلاسفه، که اساس کار خود را بر فلسفه یونان مبتنی می شمارند و همه حقیقت را در آن می جویند - و شیعه تعلیمی (اسماعیلی) که اساس معرفت را نه عقل نه نقل، بلکه تعلیم امام مقصوم می شمارند، فرق دارند.

این اندیم در کتاب «الفهرست» متکلمین زمان خود را (قرن چهارم هجری و دهم میلادی) به پنج طبقه منحصر کرده است. معتزله، امامیه، زیدیه، مشبهه و صوفیه. «ماکدونالد» می گوید که این تقسیم به علت تمایلی است که این اندیم به شیعه و معتزله داشته است، و به همین جهت اشعری را در طبقه سوم قرار می دهد و از ماتریدی (متوفی به سال ۵۳۳ هـ) ذکری نمی کند.

ابن خلدون در تعریف علم کلام می گوید: کلام علمی است متضمن دفاع از عقاید ایمانی به وسیله دلائل عقلی و رد بر مبتدعه که از اعتقادات سلف و اهل سنت منحرف شده اند.^۲ از متکلمان بزرگ عالم اسلام، امام محمد غزالی است، به نظر او مقصود از علم کلام «حفظ عقاید سنت است برای اهل سنت و حراست آن است از تشویش اهل کفر و بدعت»^۳ غزالی از اینکه علم کلام حربه مخالفان دین گردد سخت بیمناک است و در کتاب «الاقتصاد فی الاعتقاد» علم کلام را چنین تعریف می کند: علم کلام در ذات و صفات قدیم و صفات عقلی باری تعالی و در احوال انبیاء و ائمه و در موت و حیات و قیامت و بعث و خسر و حساب و رؤیت خدا بحث می کند. «و اهل نظر در این علم نخست،

۱. همان کتاب، ص ۱۹۲.

۲. حناالفاخوری - خلیل البحر. تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آینی، ص ۱۶۱ به بعد.

۳. همان کتاب، ص ۵۲۰.

آیات قرآن و سپس به اختیار رسول خدا(ص) و آنگاه به دلایل عقلی و براهین قیاسی مُتَمَسِّک می‌شوند و مقدمات قیاسهای جدلی و عینادی و لواحق آنها را از اصحاب منطق فلسفی اخذ می‌کنند.^۱

غزالی در عین اینکه به ارزش این علم و به ضرورت آن اعتراف می‌کند، می‌افزاید... «اشتغال به علم کلام به سبب آفاتی که از آن برمی‌خیزد حرام است، مگر برای یکی از دو منظور: یکی آنکه اگر کسی شبهه‌ای در دلش پدید آمده که به سخنان موعظه آمیز و اخبار منقول از رسول خدا(ص) زایل نمی‌شود، چنین کسی جایز است که برای دفع بیماری خود از قول و برهان کلامی استفاده کند... دیگر شخصی که دارای عقلی کامل، و قدمی راسخ در دین است و می‌خواهد که این صناعت را فرا گیرد تا بیماری دیگری را که از شبهه در دل او افتاده است شفا یبخشد و بدعتگراری را مُجَاب کند، و یا عقیده خود را از هجوم اغوای بدعتگزاران مصون دارد.»^۲ غزالی با وجود جبهه‌ای که در مقابل علم کلام گرفته، خود متکلم است. اصول اشعری را بپذیرفته و به دفاع از آن پرداخته ولی روشی را که او به کار برده با روش متکلمان دیگر متفاوت است. زیرا او نخستین کسی است از متکلمان که از منطق ارسطو استفاده کرده است. البته جوینی نیز در استدلالات خود به این منطق نظر داشت، ولی راه را کاملاً هموار نکرده بود. به کار بردن منطق ارسطو، در علم کلام، چنانکه این خلدون گوید، روش علمای جدید این علم گردید. این روش نوین، با تمام کیفیاتش در «نهافت الفلاسفه» و در «کتاب الرّد علی الباطنیّه» که غزالی آنها را در زمینه علم کلام می‌داند تجلی کرده است.^۳

دوران عقل گرایی

آراء و نظرات
فرقه معتزله

«در نتیجه انتشار کتب علمی و فلسفی و باز شدن یاب بحثهای منطقی راجع به صحت و سقم مندرجات کتب مذهبی، علمای اسلام و دستگاه خلافت برای حفظ اسلام به تلاش و تکاپو افتادند

۱. الرسالة اللدنیة، فی الجواهر القوالی، ص ۲۸.

۲. فیصل التفرقة، ص ۹۹.

۳. به نقل از تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، بشین، ص ۵۲۱ و ۵۲۲.

و همانطور که به حکم احتیاج نحو و لغت و تفسیر و بلاغت و دیگر صنایع ادبی ایجاد و تدوین گردید علمای اسلام برای نجات و رهایی عالم اسلام از خمله بی‌امان ملحدین و فلاسفه، به تدوین علم کلام همت گماشته و بر آن شدند که از راه منطق و استدلال دین اسلام را از خطر حمله الحاد و استدلالهای منطقی رهایی بخشند. مهدی (بدر هارون الرشید) که در سال ۱۵۸ بر مسند خلافت نشسته بود از علمای اسلام خواست که بر شیئات و ایراداتی که به مذهب اسلام وارد می‌کنند جوابهای کافی و شافی بنویسند. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: وَكَانَ الْمَهْدِيُّ أَوَّلَ مَنْ أَمَرَ الْجَدَلِيْنَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ بِتَصْنِيفِ الْكِتَابِ عَلَى الْمُلْحِدِيْنَ.

در زمان مأمون، وقتی که معتزله در فلسفه مهارت حاصل کردند، روی مذاق و مشرب فلسفی، به تدوین فن کلام پرداختند. شهرستانی در ملل و نحل در تأیید این معنی می‌نویسد: ثم طالع بعد ذلك شيوخ المعتزله كتب الفلاسفة حين فسرت أيام المأمون و خلطت منها هجها بمناهج الكلام...^۱

از قرن دوم هجری به بعد در نتیجه ترجمه آثار فلاسفه یونان و شکفتگی تمدن اسلامی عده‌یی از متفکرین و صاحب نظران در صحت ادیان و مذاهب و آسمانی بودن کتب دینی تردید کردند. علل پیدایش و رشد علم کلام

در این موقع مذهب، به علم «الهیات» یا «کلام» و تئولوژی (Theologie) برای اثبات عقلانی بودن احکام و مقررات مذهبی دست می‌زند. در ایران عهد ساسانی نیز وقتی دین زرتشت در مقابل ردیه‌های نسطویان، یهودیان و ملحدین قرار گرفت بر آن شد که از طریق استدلال، مذهب زرتشتی را از خطر نیستی و شکست، رهایی بخشد. ولی در حقیقت استدلال سفسطه آمیز متکلمین نیز نتوانست پژوهندگان سرسخت را قانع کند. و مذهب زرتشت را از شکست قطعی رهایی بخشد.^۱

دانشمندان اسلامی تعریفهای گوناگونی از علم کلام نقل کرده‌اند از جمله ابونصر فارابی، متوفی به سال ۳۳۹ می‌گوید: علم کلام، علمی است که آدمی را توانا می‌گرداند که آراء و افعال معینی را که واضع شریعت بر آنها تصریح کرده است باری کند و آنچه را که با آنها مخالفت دارد رد نماید...^۱

تعریف علم کلام به نظر فارابی و دیگر دانشمندان

عبدالذین ایجی، متوفی ۷۵۶، می‌گوید «علم کلام علمی است که آدمی را توانا می‌گرداند بر اثبات عقاید دینی با ایراد حجتها و دفع شبهه‌ها...»^۱
 عبدالذین تفتازانی، متوفی ۷۹۲، می‌گوید: «کلام، علم به عقاید دینی از روی أدلّه یقینی است...»^۲

از تعریفهای بالا چنین نتیجه گرفته می‌شود که متکلمان یعنی آنان که عالم بر علم کلامند باید آنچه را واضح شریعت یعنی پیغمبر آورده با دلیلهای عقلی اثبات کنند و نیز آنچه را که گذشتگان و اهل سنت در تفسیر و توجیه امور دینی گفته‌اند تأیید نمایند؛ گذشته از این آمادگی داشته باشند که اگر مخالفان دین و نوآوران خواسته باشند شبهه‌یی در دین ایجاد کنند و یا تغییری در آن بدهند آن را رد نمایند...»^۳

«از آنجا که علم کلام همراه با استدلالهای منطقی و فلسفی بوده مخالفت با علم کلام و متکلمان، خاصه اهل اعتزال، مسلط به مباحث فلسفه بوده‌اند، مخالفان فلسفه، با کلام هم مخالفت ورزیده‌اند. این مخالفان بیشتر متکی به حدیث و سنت بوده‌اند و می‌گفتند که با وجود حدیث و سنت نیازی به براهین و حجج متکلمان نیست. مخالفت با علم کلام نخست از جانب ختلیان صورت گرفت.

احمد بن حنبل، متوفی ۲۴۱، در مناظره‌ای که میان او، و ابن ابی داود در حضور معتصم در گرفت گفت من صاحب کلام نیستم و مذهب من حدیث است. از شافعی نیز نقل شده که گفته است علم به کلام، جهل، - و جهل به کلام، علم است. حتی برخی از دانشمندان کتابهای مستقلی در رد علم کلام نوشته‌اند: از جمله موفق‌الدین بن قدامة مقدسی کتابی دارد به نام تحریم النظر فی کتاب اهل الکلام؛ او در این کتاب که به رد علی بن عقیل پرداخته از قول بسیاری از دانشمندان، بر حرمت علم کلام و زندق بودن کسانی که در آن ممارست می‌کنند استشهدا جسته است: از جمله از احمد بن حنبل روایت می‌کند که گفته است: صاحب کلام هرگز رستگار نمی‌شود. و ابویوسف گفته است کسی که علم کلام را بچونند زندق می‌گردد. ابوالحسن اشعری از نخستین کسانی بود که در برابر مخالفان علم کلام ایستادگی کرد و کتابی تحت عنوان: رساله فی استحسان الخوض

۱. ایجی، موافق، ص ۱۱.

۲. شرح مقاصد، ج اول، ص ۵.

۳. نقل و تلخیص از مقاله دکتر مهدی محقق، در کتاب سیمای تاریخ علوم در ایران، از انتشارات وزارت علوم، ص

فی علم الحرام، نالیف درد...»

ایرانیان و علم کلام
ایرانیان از دیرزمان به علوم عقلی علاقمند بوده‌اند... و خرد و اندیشه را بسیار ارج می‌نهادند و در تحلیل مسائل جهان‌شناسی و جهان‌بینی، اندیشه را به کار می‌بردند و بر خرد استاد می‌جستند. پناه یافتن فیلسوفان یونانی به ایران در زمان انوشیروان، آنگاه که «زوستی نین» مدارس آن را بنست دلیل وجود جو علمی و محیط فلسفی در ایران بوده است. نویسندگان اسلامی تصریح کرده‌اند به این که علوم عقلی در ایران وجود داشته ولی دستبرد حوادث آن را از بین برده است. مسعودی می‌گوید: از ایرانیان باید کسب علم و معارف کرد هر چند آثارشان از میان رفته زیرا آنها در هر قسمتی مقدم و برتر هستند.

ابن طیفور نقل می‌کند که از مردی به نام عمرو عتایی که کتابهای فارسی کتابخانه‌های مرو و نیشابور را استنساخ می‌کرد پرسید که چرا این کتابها را رونویسی می‌کسی، او پاسخ داد «هل المعانی الا فی لغة العجم، اللغة لنا والمعانی لهم» معانی و بلاغت جز در زبان فارسی نیست. زبان از ماست و معانی از ایشان است... روش تحلیلی مسائل کلامی ایرانیان قدیم را می‌توان در کتابهایی مانند دینکرت و بندهش و شکند گمانیک و یچار جستجو کرد. پس از اسلام، ایرانیان سهم بزرگی در به وجود آوردن و توسعه بخشیدن به علم کلام دارند... و بزرگترین پایه‌گذاران مکتبهای مختلف کلامی اسلامی ایرانی بوده‌اند...»^۲

رشد تدریجی علم کلام
«پس از تأسیس دولت عباسی و توجه به ترجمه کتب ملل غیرعرب و انتشار مؤلفات حکمتی و منطقی یونانی و مقالات مذهبی ملل غیرمسلمان، افکار خارجی، و یک نوع طرز فکر و استدلال تازه در میان مسلمین شیوع یافت، و این عامل مهم که حتی در آخر دوره بنی‌امیه هم به وسیله معاشرت مسلمین با ملل غیرمسلمان و بحث و مناظره با ایشان بروز کرده بود، در این دوره به تدریج قوت گرفت و مخالفت فرق اسلامی را با یکدیگر بیش از پیش شدت داد.

از یکطرف کتب مانی و مرقیون و ابن دیصان در ایام خلافت مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹) در

۱. مأخوذ از همان کتاب، ص ۱۲۸

۲. همان کتاب، ص ۱۲۸.

دست مردم منتشر شد و چند نفر از زنداقه مثل عبدالکریم بن ابی العوجا و عماد عجزرد و یحیی بن زیاد و مطیع بن ایاس، کتبی چند در تأیید مذهب مانوی و مرقیونی و دیصانی تألیف کردند.^۱ و از طرفی دیگر از مسلمین، کسانی که به مطالعه فلسفه یونانی پرداختند، در اصل و مبدا هر چیزی به تحقیق و استدلال مشغول شدند. ذات باری و صفات حضرت احدیت را نیز مورد بحث قرار دادند و گفتند که برای نجات از ننگ جهل و تقلید از اقوال اسلاف، و توقف در حد ظواهر شرع، باید در این مرحله هم به قدم نظر و استدلال پیش رفت و از فلاسفه، که مردمانی بی نهایت هوشمند و روشنفکر بودند، تبعیت کرد...^۲

به طور کلی احکام شرعی یا متعلق به عمل و طاعت است یا متعلق به معرفت و اعتقاد. قسمت اول را احکام فرعی یا عملی و قسمت دوم را احکام اصلی یا اعتقادی می‌گویند.

بحث در مسائل مربوط به عبادات و احکام عملی، جزء فروع و بحث در اعتقادات و معرفت، جزء اصول شمرده می‌شود. کسی که در معرفت و توحید بحث کند، اصولی، و کسی که در طاعت و شریعت تحقیق نماید فروعی به‌شمار می‌رود.

... ظهور علم کلام که شروع آن را باید از متکلمین معتزلی مخصوصاً از ابواسحق ابراهیم بن سیار نظام از فریفتگان فلسفه یونانی دانست، فقهای اصحاب حدیث و سنت را به مخالفت شدید با آنان واداشت، این جماعت اخیر می‌گفتند که مباحثات متکلمین بالاخره به خروج از اسلام و شک و الحاد منتهی می‌شود.

به همین جهت باید شدیداً از اشتغال به کلام احتراز داشت و در امر ایمان، به قرآن و سنت پیغمبر مراجعه کرد.

... عقیده این جماعت این بود که در باب اصول دین و بحث در آن به هیچ وجه نباید از عقل استعانت جست چه عقل، از فهم این مسائل قاصر است... برخلاف اصحاب سنت و حدیث، معتزله پای استدلال عقلی را در مباحثات اصولی باز کردند و ادله عقلیه و یقینیه را برای معرفت اعتقادات لازم شمردند... در مقابل طرفداران ادله سمعیه و عقلیه، فرقه دیگری در میان زهاد و عباد و پشت پازندگان به اسباب دنیایی پیدا شد که طریقه ایشان در معرفت، تصفیه نفس و تزکیه باطن و مجاهدت بود. این جماعت اهل کشف، یا مُتصوفه خوانده می‌شوند.

۱. مروج الذهب، ج ۸، ص ۲۹۳.

۲. تلبیس ابلیس، ص ۵۲ و ۸۷.

«... معتزله در ایام بین خلافت مأمون و متوکل (از ۱۹۸ تا ۲۳۲) به اوج اقتدار و اعتلای خود رسیدند، چه مأمون شخصاً آشنا به علم کلام و از دستداران بحث و جدل در مسائل مذهبی بود و با معتزله رفاقت کلی داشت. متکلمین را از نقاط مختلف به بغداد می‌خواست و در باب اعتقادات، به مناظره و مباحثه وادار می‌کرد. کتب حکمت یونان را از خارج به بغداد می‌طلبید و مترجمین را به ترجمه و شرح آنها نشویق می‌نمود و غالب ایام خویش را با ابواسحق ابراهیم بن سنیار نظام و ابوالهذیل علف و ثمامه بن آشرش و ابوعبدالله احمد بن ابی اؤاد ایادی (متوفی ۲۴۰) از رؤسای بزرگ معتزله می‌گذرانید و در نتیجه این معاشرت‌ها به فرقه معتزله تعلقی قلبی پیدا کرد. و طرفدار عقاید ایشان گردید، ولی در این راه هم چندان تعصبی از خود ظاهر نمی‌کرد بلکه بیشتر میل او این بود که متکلمین فزونی مختلف با یکدیگر مباحثه کنند و با اقامه برهان و حجت، حقانیت عقاید خود را به ثبوت برسانند و خود او می‌گفت که: من دوست دارم که غلبه بر خصم به حجت باشد تا به قدرت،^۱ چه غلبه به قدرت، همین که قدرت از میان رفت، دوره حکومت آن نیز به پایان می‌رسد ولی غلبه به حجت را هیچ چیز نمی‌تواند از میان ببرد... متأسفانه مأمون پس از آنکه بر اوضاع مسلط شد از روش آزادمنشانه خود عدول کرد و به کمک احمد بن ابی داود (قاضی وقت) و سایر همفکران معتزلی خود، روش ارتجاعی و تحمیلی پیش گرفت و بر آن شد به دست عمال دولتی عقاید فرقه معتزله را به زور بر مردم تحمیل نماید و این سیاست غلط و زیان‌بخش (که بعدها اشاعره از آن پیروی کردند) از سال ۲۱۸ تا سال ۲۳۲ که متوکل به خلافت نشست، دوام داشت.^۲

«در ربیع‌الاول سال ۲۱۸ مأمون به دستگیری احمد بن ابی داود و مشاورین معتزلی دیگر خود حکمی صادر کرد که قضاة و محدثین را، عمال دولتی تحت آزمایش (که آن را «محنه» می‌گفتند) بیاورند، از این جماعت کسانی را که به مخلوق بودن قرآن عقیده دارند بر سر کار خود باقی بگذارند و شهادت ایشان را بپذیرند، و از قبول شهادت کسانی که با این عقیده مخالفند خودداری کنند و حکم آنان را مقبول نسمارند. خلیفه و ابن ابی داود در تأیید و تنفیذ این حکم مراسلات متعدد به ولایات تحت

۱. تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱۰، ص ۱۸۶.

۲. نقل و تلخیص از کتاب خاندان نوبختی، عباس اقبال صفحه ۳۷ تا ۴۲.

فرمان خود نوشتند و به حکام در اجرای آن تأکید بسیار کردند.

... اصحاب حدیث و سنت می‌گفتند که کلام خدا قدیم و ازلی است و مخلوق نیست و امام احمدین حنبل مروزی (۱۶۴ - ۲۴۱) امام اهل حدیث در عصر مأمون و معتصم و اثنی‌اگرچه مثل معتزله و شیعه کلام خدا را حروف و اصواتی می‌دانست که به قصد افهام با یکدیگر ترکیب شده‌اند، باز می‌گفت، که این ترکیب حروف و اصوات به همین شکل در عالم ازلی ثابت و به ذات باری تعالی قائم بوده و صوتی که امروز از آواز قراء قرآن شنیده، و رؤیتی که از سطور آن حاصل می‌شود عین همان کلام قدیم خداوند است... امام احمدین حنبل، اصلاً بحث در بیرامون این موضوع را صلاح نمی‌دانست و مخالفت با سیره اسلاف می‌شمرد و اتباع خود را از گفتگو و بحث و تقوه به آن نیز نهی می‌کرد...^۱ معتزله و شیعه این عقیده را سخیف شمرده می‌گفتند که کلام فعل خداوند است و به همین جهت نمی‌توان آن را قدیم و ازلی دانست بلکه قرآن مخلوق و محدث است.

«... عقیده به قدمت یعنی ازلی بودن قرآن در اواخر دوره بنی‌امیه تقریباً رأی عمومی بود و کسی جرأت نداشت که با آن مخالفت کند. اول کسی که به مخالفت با آن برخاست و مخلوق بودن قرآن را اظهار کرد جعدین درهم بود که، چنانکه خواهیم گفت، در ایام خلافت هشام (۱۰۵ - ۱۲۵) به قتل رسید...»^۲

به طور کلی از قرن دوم هجری به بعد بین علما و صاحب نظران عالم اسلام راجع بر قدیم و حادث بودن قرآن اختلاف شدیدی بروز کرد.

صاحب نظران و فرق مختلف اسلامی، چنانکه اشاره کردیم، در بیرامون قدیم و حادث بودن قرآن راجع به قدیم یا حادث بودن قرآن، وحدت نظر نداشتند. عده‌یی از علمای اسلام با استناد به سوره بروج یعنی سوره ۸۵ آیه ۲۱ و

۲۲ که می‌فرماید: *بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجیدٌ فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ* (همانا او قرآنی است بزرگ که در لوحی نگاهداشته شده است) و نیز سوره انعام و سوره ۶ آیه ۱۹ که خدا به محمد (ص) فرموده است *قُلِ اللّٰهُ شَهِیدٌ بَیْنِیْ وَ بَیْنِکُمْ وَ اَوْحِیَ الّٰی هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأَنْذِرْکُمْ بِهِ*، یعنی بگو که خدا میان من و شما گواه است و این قرآن به من وحی شد تا با آن شما را بیم دهم. از این آیات نتیجه می‌گیرند که قرآن تصنیف و حاصل فکر حضرت محمد (ص) نیست بلکه این کتاب در شب قدر نازل شده است. *اِنَّا انزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ* یعنی ما فرو فرستادیم قرآن را

۱. نلیس ابلیس، ص ۹۴.

۲. خاندان نوبختی، عباس اقبال، از ص ۳۷ به بعد.

در شب قدر (سوره قدر یعنی سوره ۹۷ آیه یکم).

درحالی که معتزله و پیروان مکتب عقل و استدلال قرآن را نظریات معتزله
 حادث و محصول فکر و اندیشه بشری می‌دانستند. جعد بن در مورد قرآن
 درهم، معاصر با هشام بن عبدالملک اموی، می‌گفت قرآن مخلوق است، دیگران می‌توانند مانند آن و بهتر از آن بیاورند. هشام، بر روی خشمگین شد و او را نزد خالد قسری امیرالمراقین روانه کرد و فرمان داد او را به قتل رسانند. خالد او را نکشت و به زندان افکند ولی هشام تأکید کرد که هرچه زودتر جعد را بکشند. خالد در روز عید قربان به نمازگاه رفت و پس از نماز گفت: ای مردم امروز می‌خواهم به جای گوسفند، جعد را سر ببرم زیرا او می‌گوید خدا با موسی سخن نگفت و ابراهیم را به دوستی خود انتخاب نکرد. خداوند بالاتر از این گفته‌هاست - سپس جعد را سر برید و از آن موقع تا زمان مأمون صحبت مخلوق بودن قرآن مسکوت ماند... در زمان متوکل این موضوع اسباب زحمت مردم شد و از آن پس مردم دو دسته شدند و خلفا بر ضد معتزله برخاستند و شاعران و نویسندگان، آنان را ناسزا گفتند؛ از آن جمله ابوخلف المعازی (شاعر) در بدگویی از معتزله چنین می‌گوید: «به خدایی که آسمان را برافراشته قرآن از آسمان فرود آمده و هرکس جز این بگوید کافر است...»^۱

بعضی از مبلغین و پیشوایان مذهبی اسلام، با استناد به این آیه: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ...» (سوره بقره) می‌گفتند که جملات و عبارات فصیح و بلیغ و بی‌مثل و مانند قرآن بهترین دلیل است بر اینکه از جانب خدا نازل شده است و چنانکه در سوره بقره مرقوم است: «اگر شما در خصوص قرآنی که ما به بنده خود نازل کرده‌ایم در تردید هستید سوره‌یی مانند آن بیاورید... ولی مخالفان در مقابل، دلایلی ابراز می‌کردند که قرآن مخلوق و ساخته و پرداخته فکر بشر است» آدمی قادر است نه تنها مثل قرآن بلکه کتابی بهتر از آن به رشته تحریر درآورد، از جمله مزدار که مردی زاهد و گوشه‌گیر بود قرآن را مخلوق خواند و چنانکه مصنف «شرح المواقف» نوشته است وی می‌گفت که عرب کتابی که بهتر از قرآن باشد «أحسن منه» می‌تواند نوشت و شهرستانی در «ملل و نحل» درباره او می‌گوید: «ابطاله اعجاز القرآن من جهة الفصاحة والبلاغة» یعنی او باطل کرد این امر را که قرآن به حکم فصاحت و بلاغتی که دارد معجزه باشد، نظام نیز که از قرآن معتزله بود قرآن را بی‌مثل و مانند نمی‌دانست.

به طور کلی، اهل استدلال می‌گفتند که اگر فصاحت و بلاغت، دلیل «من جانب الله» و آسمانی بودن کتاب است ما می‌گوئیم همگی کتب مشهوره که از روزگار قدیم به زبانهای یونانی و لاتین و فرانسوی و انگلیسی و فارسی و چینی و هندی به رشته تحریر درآمده است و تاکنون کسی مانند آنها را ننوشته است، جعلگی از جانب خداست و ساخته و پرداخته آدمیزاد نیست. علاوه بر آن مخالفان می‌گفتند که اگر علمای اسلام می‌گویند عبارت قرآن از جهت لفظ و معنی بر تمامی کتب جهان رجحان دارد، برای اثبات این معنی، بر آنها فرض و واجب است که نخست دامن همت بر کمر زنند و کلیه زبانهای جهان را به خوبی فراگیرند و سپس در مقام مقایسه کتب مذهبی، فلسفی، علمی و ادبی عالم، با قرآن برآیند، و چون این کار را نکرده‌اند ادعای آنان قابل قبول نیست.

در طی قرن دوم و سوم هجری از برکت دموکراسی نسبی که بر جهان اسلامی سایه افکنده بود عقاید و نظریات جالبی از طرف محققان و صاحب نظران، راجع به مسائل مذهبی و فلسفی ابراز گردید.

در زمان خلافت هارون الرشید به واسطه قوت گرفتن معتزله عقیده به خلق قرآن رواج کلی پیدا کرد. ولی قدرت و تعصب این خلیفه مقتدر مانع از آن بود که معتزله علناً این رأی را اظهار کنند، مخصوصاً که رشید هر کس را که به این عقیده تظاهر می‌کرد به سختی می‌کشت.

در عصر مأمون، چنانکه در صفحات پیش گفتیم، عقیده به خلق قرآن علنی شد و این خلیفه نه تنها جانب گزوندگان به این عقیده را گرفت بلکه در این مرحله بخصوص، به سختی و تعصب قدم برداشت و او و زبردستان همفکرش موجب آزار مخالفین را فراهم آوردند و «بخته» یعنی تحقیق و آزمودن عقیده، کار قضاة و شهود و محدثین را به سختگیری و زجر کشانید.

مقاومت احمد بن حنبل کسی که پیش از همه در نگاهداری عقیده قدیم خود، و مخالفت با رأی مأمون و معتزله پافشاری کرد امام احمد بن حنبل بود... تا آنجا که او را با غل و زنجیر پیش مأمون، که در شام بود، روانه کردند ولی قبل از آنکه امام احمد بن حنبل به حضور مأمون برسد خبر مرگ خلیفه، در زاہ رسید، و گماشتگان مأمون، امام را به بغداد مراجعت دادند.

آشنائی با تئى چند از متفكران و صاحب نظران اين دوران

محمدين زكرياى رازى (متوفى به سال ۳۱۳) بزرگ و فيلسوف
آراء فلسفى
رافضى است كه غير از رشته طب در فلسفه نيز آراء و نظريات
زكرياى رازى
مهمى دارد.

وى جهان را مركب از پنج گوهر آئزلى مى دانست: عقل فعال، روح، ماده، مكان و
زمان، به عقیده او زمان و مكان و حركت و جسم بى نهايت قديم است و زمان جوهرى
است دونه و بى قرار.

زكرياى رازى داراى عقايد مادى و از اصحاب هيولى است و معتقد است، هيولى
داراى اجزاء بسيط ذى ابعاد است، و مى گويد عقل نمى پذيرد كه ماده و مكان آن، ناگهان
بدون اينكه سابقاً ماده يا مكان وجود داشته باشد پديد آيد.

«رازى در فلسفه و الهيات و ماوراءالطبيعه و مجادلات مذهبى و فلسفى نيز كتيبى
نوشته و با آنكه متهم به مانويت است، در كتب او، و مجادلات وى با «سيس» (از پيروان
مانى) نظريات فلسفى وى ديده مى شود. ولى بيرونى از شيفتگى رازى به كتب مانى سخن
مى گويد. آثار فلسفى رازى قرنها چنانكه بايد مورد توجه نبود، تا آنكه در قرن بيستم
اهميت آنها ديگر بار، مورد توجه قرار گرفت، آراء فلسفى او غالباً مخالف آراء ارسطو بود
و به همين جهت مورد طعن پيروان ارسطو واقع گرديد. رازى برخلاف متفكرين مسلمان
بيرو ارسطو، امكان نوبق بين فلسفه و دين را نفي مى كند و نيز «رسائل فلسفيه» و ديگر
آثار او، در رد ادیان و مذاهب، باعث خفلات شديد مؤلفين ديگر شده است، از جمله اين
تأليفات «مخاريق الانبياء» و «فى نقض الآديان» است كه قسمتهايى از كتاب اخير در كتاب

«اعلام النبوة» از ابوحاتم رازی محفوظ مانده است. مسائل عمده کتاب «فی نقض الادیان» این است که چون همه افراد بشر مساوی اند، پیغمبران، مدعی مزیتی بر آنها نتوانند بود. معجزات پیغمبران فریب یا از افسانه‌های دینی است. تعالیم مذاهب، خلاف حقیقت است، زیرا حقیقت واحد است و تعالیم مذاهب با یکدیگر متناقض - اعتماد مردم به سران مذاهب، ناشی از عادت و تبلی است. مذاهب، یکی از علل جنگ‌هایی است که بشر را به نیستی می‌کشد. علاوه بر این مذاهب، دشمن تفکر فلسفی و تحقیق هستند.»

بیش بینی رازی
«رازی معتقد بود که اطلاعات علمی و فلسفی در ترقی است. بر طبق مقاله دایرة المعارف اسلام، در باب رازی، وی مدعی است که از اغلب فلاسفه قدیم پیشتر رفته است و حتی خود را برتر از ارسطو و افلاطون می‌شمارد. در طب همایه بقراط است و در فلسفه مقامش نزدیک «سقراط»، ولی پس از وی مسلماً دانشمندانی خواهند آمد که بعضی از نتایجی را که او به آنها رسیده است، طرد خواهند کرد، چنانکه او کوشیده است که تعالیم خود را، جایگزین نظریات پیشینیان قرار دهد.»^۱ با این بیان رازی هزار سال پیش دریافت که تئوریا و نظریات علمی نمی‌توانند «دعوی ابدیت» بکنند. و دانش و اطلاعات بشری در زمینه‌های مختلف همواره به سیر تکاملی خود ادامه خواهد داد.

به نظر رازی، چون همواره هر چیز از چیز دیگر به وجود می‌آید، ابداع محال است. ناگفته نگذاریم که قبل از رازی حکیم ایران شهری از طبیعیون بود و افکاری کاملاً مادی داشت و برای ماده اجزای لایتجزی قائل بود و ماده را قدیم می‌دانست. به نظر ایران شهری چون هیولی (ماده) قدیمی است پس مکان نیز قدیمی است متأسفانه از آثار و افکار ایران شهری چیزی باقی نمانده است. اکنون نظریات اجتماعی و فلسفی رازی را دنبال می‌کنیم.

نظریات اجتماعی
زکریای رازی
«... رازی در کتاب «سیرة الفلستیه» لذت دایم را از لحاظ اخلاقی تحت مطالعه می‌آورد و می‌گوید که فیلسوف حقیقی کسی است که از لذاتی که مایه خسران عقل و اخلاق است احتراز جوید و علم و عدل را ترجیح دهد، لیکن اختیار این سیرت، مستلزم این نیست که مردم شیوه مرتاضان هند را در سوختن جسم و افکندن خود بر آهن تفته و یا سیرة مانویه

را در ترك جماع و گرسنه و تشنه و پلید نگاه داشتن خود، و یا روش نصارا را در رُهبانیت و انزوای در صوامع و یا طریقه جمعی از مسلمین را در اعتكاف در مساجد و ترك مكاسب و اقتصار بر كم خوراکی و درشت پوشاکی اختیار کنند و از لذات فعلی چشم ببوشند بلکه باید به دیده عقل در لذایذ ینگرند و از آنها در حد اعتدال بهره بگیرند. که به عواقبی مولم و تبعانی وخیم نکشد.

مراض به عقیده رازی یا نفس خود ظالم است و راهی می رود که با سیره و اخلاق اسلاف سازش ندارد... فیلسوف واقعی باید سیرتی برگزیند که از زهد، ریا، دور و از تعیش و تفنن بری باشد و در هیچ يك از دو ورطه افراط و تفریط نیفتد...^۱

نظریات رازی دربارهٔ اخلاق و مذهب
«اصول معتقدات رازی در اخلاق، از همه جالبتر و در کتاب «سیره الفلسفیه» و «کتاب الطب روحانی» منعکس شده است. وی در اخلاقی، معتقد به زهد و ترك دنیا و انزوای از خلق نیست.

در آغاز رساله سیره الفلسفیه به کسانی که او را از معاشرت با خلق و تصرف در وجوه معاش، سرزنش کرده اند تاخته و زندگی خویش را بخصوص با اعمال «امام» خود سقراط مقایسه کرده و از روش کلیون اعراض نموده و در حیات اجتماعی شرکت جسته و در عین آنکه در زندگی خصوصی طریق قناعت پیش گرفته بود، از مواجهه با عامه و با ملوک و بیان حق با الفاظ روشن امتناعی نداشت. به نظر او: «فرد باید از انهماك^۲ و افراط در شهوات دوری جوید و از هر چیز به مقداری که از آن چاره نیست بهره بگیرد...»^۳

به عقیده رازی، مقصود از خلقت بشر، کسب علم و به کار بردن عدل است و بشر باید به قدر طاقت، به خداوند شبیه شود، و چون خدا عادل، رحیم و عالم است ما باید نسبت به مردم و خودمان عادل و رحیم و در راه کسب علم کوشا باشیم و در امور از عقل مدد جویم. عیوب خود را بشناسیم، از تکبر، خسد، غضب، دروغ، بخل و غم، بهره ریزیم و از افراط در همخوابگی و شرابخواری خودداری کنیم.

وی در کتاب معروف خود «نقض الادیان» و «مخاریق الانبیاء» به طور کلی با تمام ادیان، اظهار مخالفت کرده است و با انتشار این دو کتاب، خشم مسلمین را برانگیخته و مورد تکفیر شدید روحانیان قرار گرفته است، به طوری که امروز از این دو کتاب مشهور

۱. از شماره ۷، سال سوم مجله مهر. مقام رازی در فلسفه، به قلم عباس اقبال.

۲. بافتاری، فرورفتن.

۳. تاریخ علوم عقلی... دکتر صفاء، ص ۱۷۵.

رازی، اثری در دست نیست.

ابوحاتم الرازی داعی بزرگ اسماعیلی در کتاب «اعلام النبوة» عقاید رازی را در باب نبوت نقل کرده است: «... معجزات مُتَّبِعَانِ چیزی جز خُده و نیرنگ نیست و غالب آنها هم از مقوله افسانه‌های دینی است که بعد از آنان پدید آمده است. میانی و اصول ادیان، با حقایق مخالفت و مغایرت دارد و به همین سبب هم میان آنها اختلاف دیده می‌شود، و علت اعتقاد مردم به ادیان و اطاعت از پیشوایان مذهبی عادت است.

ادیان و مذاهب علت اساسی جنگها و مخالفت با اندیشه‌های نتیجه اختلافات مذهبی فلسفی و تحقیقات علمی هستند. کتابهایی که به نام کتاب مقدس آسمانی معروفند، کتبی خالی از ارزش و اعتبارند و آثار کسانی از قدما، مانند افلاطون، ارسطو و اقلیدس و بقراط، خدمت مهمتر و مفیدتری به بشر کرده است. کتاب «نقض ادیان» وی، بی‌تردید حاوی شدیدترین خفلات به ادیان بوده است که در تمام ادوار قدیم و قرون وسطا صورت گرفته است...»^۱

رازی در اثر ابراز این عقاید و انتشار کتبی در این زمینه‌ها مورد تکفیر گروه بزرگی از علمای اسلامی قرار گرفت.^۲

«رازی می‌گفت، خداوند همه بندگان را میسایر خلق کرده و هیچکس را بر دیگری برتری نداده است و اگر بگوییم که برای راهنمایی آنان حاجت به انتخاب کسی داشت، حکمت بالغة وی می‌بایست چنین اقتضا کند، که همه را به منافع و مضار آنی و آتی‌شان آگاه سازد و کسی را از میان ایشان بر دیگری برتری ندهد و مایه اختلاف و نزاع آنان نگردد و با انتخاب امام و پیشوا، باعث آن نشود که هر فرقه تنها از پیشوای خود پیروی، و دیگران را تکذیب کند و با نظر بغض به آنان بنگرد و جماعات بزرگی بر سر این اختلاف از میان بروند.

به نظر رازی تعالیم گوناگون و متناقض پیغمبران، خلاف حقیقت است «زیرا حقیقت واحد است» در حالی که مذاهب با یکدیگر متناقضند. اعتماد مردم به سران مذهبی ناشی از عادت و تبلی است. مذاهب، یکی از علل جنگهایی است که بشر را، به نیستی می‌کشاند. مذاهب، دشمن تفکر فلسفی و تحقیق علمی هستند...»^۳

۱. مدعیان نبوت.

۲. همان کتاب، ص ۱۷۵ به بعد.

۳. تلخیص از دایرةالمعارف فارسی، ص ۱۰۵۶.